سرانجام کرم صدپا سیگار برگش را از دهانش برداشت و با لحن خمارآلودی گفت:

«شما کی هستی؟»

لحن صحبت او برای شروع صحبت مناسب نبود. آلیس با لحن شرم‌زده‌ای گفت:

«من... من آقا فعلاً خودم هم نمی‌دانم... فقط می‌دانم امروز صبح که از خواب بیدار شدم می‌دانستم کی بودم، ولی تصور می کنم از صبح تا به‌حال چندین بار تغییر کرده‌ام.»

کرم صدپا با لحن قاطعی پرسید:

«مقصود شما چیست؟ توضیح کافی بدهید!»

آلیس گفت:

«متأسفم قربان، توضیح آن مشکل است، برای اینکه من خودم نیستم.»

کرم صدپا گفت:

«سر درنمی‌آورم.»

آلیس با حالت مؤدبانه‌ای پاسخ داد:

«متأسفم که نمی‌توانم صریح‌تر بیان کنم، برای اینکه خودم هم از این ماجرا سر درنمی‌آورم، و نمی‌دانم چطور می‌شود که قد و قوارهٔ من در یکروز تا این اندازه دچار تغییر می گردد.»

کرم صدپا گفت:

«اینطور نیست.»

آلیس گفت:

«بسیار خوب، شاید این بلا هنوز به سر شما نیامده باشد، اما وقتی که روزی شما به شکل حشره درآئید... و پس از آن به پروانه تبدیل شوید... خواهید فهمید. تصور می کنم کمی عجیب به نظر برسد، اینطور نیست؟»

کرم صدپا گفت:

«اصلاً اینطور نیست.»

آلیس گفت:

«بعید نیست احساسات شما متفاوت باشد. آنچه من می‌دانم اینست